

روایت ۲

معصومه؛ هر روز ۱۵ کیلو سبزی

معصومه دستش بند سبزی پاک کردن است. نوبت گشنیزهاست. از صبح مشغول پاک کردن سبزی قورمه سبزی است، نه برای اینکه بار بگذارد. سفارش مشتری است و باید آن را تحویل بدهد تا سفره اش بی نان نماند. چندین سال است سبزی پاک می کند و شست و شو، ضد عفونی، ریز کردن و بسته بندی آن را بی اعتنا به جسمی که دیگر چندان یاری اش نمی کند، انجام می دهد. «یکی دو سال دیگر شصت ساله می شوم. ۴ بچه دارم که ۳ نفرشان عروس و داماد شده اند و نوه دارم. شوهرم در آژانس کار می کرد و خرج خانه را درمی آورد، اما حالا ۵ سال است به دلیل سنگ کلیه، قند و چربی، خانه نشین شده است و خودم با سبزی پاک کردن خرجمان را تأمین می کنم.»

البته سابقه کار معصومه به همین چند سال محدود نمی شود. با اینکه همسرش سر کار می رفت، او هم سبزی پاک می کرد تا کمک خرج باشد. حالا اگر مشتری بخواد، کله پاچه هم پاک می کند. «دیگر در روز بیش از ۱۵ کیلو نمی توانم پاک کنم. برای همین مقدار هم باید ۲ روز وقت بگذارم تا کارهایش تمام شود. اگر بچه هایم باشند و کمک کنند، کمی بیشتر می شود، اما بیشتر وقت ها خودم تنها سبزی پاک می کنم. دختر کوچکم که در خانه است، کارهای خانه را انجام می دهد و غذا درست می کند تا من به کارم برسم.»

معصومه در این سال ها خیلی سختی کشیده است. به گفته خودش، آن قدر گرفتار بوده و غم و غصه داشته که حالا خودش هم دردمند شده است و از فشار خون گرفته تا چربی، قند و مشکل قلبی پیدا کرده است. «من ماشین ندارم که از میدان با قیمت کلی تری سبزی بخرم. از مغازه کیلویی ۱۰ تا ۱۱ هزار تومان می خرم و کیلویی ۲۰ هزار تومان پاک می کنم، اما وقتی هزینه ها را حساب می کنم، مبلغ کمی باقی می ماند که به جایی نمی رسد. دوست، آشنا و فامیل به من سفارش می دهند و وقتی از کارم راضی هستند، به دیگران هم معرفی می کنند.»

روایت ۳

ملیحه؛ درست کردن مداد برای تأمین مخارج

ملیحه دختری جوان است، از نظر خودش صدایش پیر شده، اما هنوز موقع کار، پویاست. چندین سال پیش، پدرش را از دست می دهد. برادرانش هم نمی توانند بعد از پدر، تکیه گاه محکمی برای او باشند. به مرور خواهران و برادرانش عروس و داماد می شوند و او می ماند و خرج خانه و مادر سال خورده ای که با هم زندگی می کنند. از کار در رستوران تا فروشنده گی، پرستاری، نظافت خانه های مردم و ... را تجربه می کند، اما حالا ۲ سالی می شود که به دلیل شیوع کرونا کار کم پیدا می شود. «قبلا در خانه تسبیح درست می کردم. به ازای هر دسته ۱۵۰ تومان می دادند. باید تک به تک سنگ یا نگین ها را می شمردم و نخ می کردم بعد از آن بالای نخ را می بافتم. زحمت داشت، اما پول چندانی دستم را نمی گرفت. به همین دلیل آن را رها کردم.»

➤ روزانه ۳۰ کیلو مداد آماده می کنم

او حالا یک سالی می شود که مداد کاغذی درست می کند، مغز و کاغذ مدادها را کیلویی می دهند و او مدادهایی را که مغز در دل آن فرو رفته است تحویل می دهد. به ازای هر کیلو مدادی که درست می کند، تنها ۱۲۰۰ تومان دریافت می کند. «دیگر نسبت به اوایل که این کار را شروع کرده بودم، دستم راه افتاده است و حالا روزی ۲۰ تا ۳۰ کیلو درست می کنم و شاید روزی ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان دستم را بگیرد. فعلا منبع درآمد دیگری ندارم. این درآمد هم خرج خانه می شود و چیزی برای خودم نمی ماند. کار سختی است و پول کمی هم دارد، اما از بیکاری بهتر است.»

➤ آرزوی یک شغل با درآمد خوب

یک کارخانه نزدیک خانه شان بود و برای کار از ۸ صبح تا ۵ بعد از ظهر، یک میلیون تومان در ماه می داد، اما به این دلیل که در آن محیط مرد هم کار می کرد، سر کار نمی رود، زیرا در آن صورت راحت نیست و ترجیح می دهد همین شغل خرد خانگی را انجام دهد. «مادرم دیابت دارد و سن او هم طوری نیست که بتواند کار کند، اما باز هم گاهی کمکم می کند. بی پولی خیلی سخت است. باور کنید آرزویم این شده است که یک شغل با درآمد خوب پیدا کنم.»

ملیحه مانند خیلی از دختران جوان دیگر می خواهد روزی لباس سفید بپوشد و به خانه بخت برود. حتی به فکر خرید جهیزیه خودش هم هست زیرا می داند برای تأمین آن، هیچ کسی را جز خودش ندارد. «اگر صبح تا شب هم مداد درست کنم، سه چهار سال طول می کشد که بتوانم جهیزیه ام را درست کنم. تا به حال یک دست استکان هم نتوانسته ام کنار بگذارم. وقتی از بازار رد می شوم و وسیله ها و قیمت ها را می بینم، با خودم می گویم ای کاش شغل خوبی برایم پیدا می شد که با درآمدش وسیله می خریدم.» هر روز رسیدگی به کارهای خانه هم برعهده خودش است. او حتی اگر بیمار باشد باید کیلو کیلو مداد آماده کند تا خیالش راحت باشد که همین آب باریکه زندگی شان قطع نمی شود. «گاهی می شود که چند ساعت در خانه یا بیرون کار دارم و تعداد مدادهایی که درست می کنم کم می شود. در غیر این صورت، در ۳ ساعت، چهار کیلو مداد درست می کنم.»

مما نند کارگرهای سرگذر
شده ایم و منتظریم یک روز
کار باشد و سرکار برویم. حالا با ۴
تولیدی کار می کنیم، اما آن ها هم
بازارشان کساد است. کارهایشان
فروش نمی رود. در نتیجه
سفارشی هم ندارند

شهربانو

۲۲ شهریور ۱۴۰۰
۲۲ دی‌ال‌محله ۱۴۴۲ شماره ۲۳۴۷

(۵)

